اگر شهلا جاهد اعدام نمی‌شد، روزنامه‌ها با تیترهای از پیش آماده چه می‌کردند

قمار برای رقابت با رسانه‌های سریع‌تر

سعید ارکان‌زاده‌یزدی
Saeed.arkan@gmail.com

پیش‌بینی چقدر باید در روزنامه‌نگاری خبری وجود داشته باشد؟ ماجرای اعدام شهلا جاهد و شیوه انعکاس این خبر در روزنامه‌ها، این سوال را پیش می‌آورد که اگر به هر دلیلی شهلا اعدام نمی‌شد، برخی روزنامه‌ها که خبر اعدامش را با عکس و تیترهایی قطعی در صفحه اول خود منعکس کرده بودند، چه باید می‌کردند.

روزنامه‌های روز چهارشنبه هفته گذشته، چنین تیترهایی بر صفحه اول خود داشتند: «پایان هشت سال کابوس اعدام»، «پایان داستان شهلا جاهد»، «پرونده شهلا امروز بسته می‌شود»، «شهلا امروز اعدام می‌شود»، «عشقی که سرانجام به چوبه دار رسید»، «۷۲ ساعت آخر بازی مرگ»، «امروز شهلا پای چوبه دار می‌رود»، «حکم قصاص جنجالی‌ترین پرونده جنایی دهه ۸۰ سحرگاه امروز اجرا شد/اعدام شهلا در اوین»، «آیا معروف‌ترین پرونده قتل در دهه ۸۰ مختومه می‌شود؟ / سرنوشت شهلا!»

شهلا بامداد روزی اعدام شد که روزنامه‌ها خبر اعدامش را تیتر کرده بودند و با لحاظ مسائل فنی، از جمله نوشتن گزارش، حروفچینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی، عملیات چاپ و توزیع، غیرممکن بود که روزنامه‌ها فرصت می‌داشتند پس از اعدام، خبر را به چاپخانه بفرستند. وقتی شهلا پای چوبه دار می‌رفت، روزنامه‌های چاپ‌شده با تیتر اعدام او بر وانت‌های توزیع در راه دکه‌های مطبوعاتی بودند.

بنابراین وقتی مدیران روزنامه‌ها تیتر گزارش درباره شهلا را می‌نوشتند، هنوز شهلا در سلول انفرادی بود و اعدام اجرا نشده بود. روزنامه‌ها باید تیتری درباره شهلا ابداع می‌کردند که وقتی فردا مخاطب با آن مواجه می‌شود، هنوز دارای جذابیت باشد و از سوی دیگر، طوری باشد که اگر شهلا اعدام نشد، که با توجه به شرایط او احتمالش هر چند ضعیف اما ممکن بود تیترشان غلط نباشد.

تعداد کمی از روزنامه‌ها در تیتر خبر اعدام از فعل ماضی استفاده کرده بودند اما اغلب آنها از زمان مضارع اخباری که زمان آینده را هم دربر می‌گیرد، استفاده کرده بودند، مانند «شهلا امروز اعدام می‌شود» یا «امروز شهلا پای چوبه دار می‌رود». تیتر برخی از مطبوعات هم اصلاً فعل نداشت، مثل «پایان داستان شهلا جاهد». در این میان می‌توان تیتر روزنامه‌هایی را محافظه‌کارانه دانست که از «احتمال» اعدام شهلا صحبت می‌کردند همچون «آیا معروف‌ترین پرونده قتل در دهه ۸۰ مختومه می‌شود؟»وقتی محتوای گزارش‌های این تیترها را می‌خوانیم، می‌بینیم که آنها به قطعیتی که در تیتر برای اعدام در نظر گرفته شده، قائل نیستند اما این کار را نمی‌تواند عذری برای نوشتن تیتر اشتباه دانست چون نوشتن تیتری که محتوای گزارش را نمایندگی نکند نیز امری غیرحرفه‌ای است.

ممکن است بگوییم شهلا حکم اعدام را از ظهر روز گذشته گرفته بود و به انفرادی پیش از اعدام هم رفته بود و خواهان قصاص هم به هیچ وجه رضایت نداده بودند. کار از این حرف‌ها گذشته بود و حتی خانواده مقتول تلاش سینماگران خوشنام را هم برای رضایت گرفتن ناکام گذاشته بودند. بنابراین شهلا به احتمال خیلی زیاد اعدام می‌شد. اما آیا اینها دلیلی برای چاپ تیتر یک واقعه پیش از وقوع است؟

هنگام اجرای حکم اعدام، ممکن بود ناگهان احساسات بر شاهدان اعدام غلبه می‌کرد و قاتل را می‌بخشیدند. شهلا از سوی مطبوعات حمایت می‌شد و خواهان قصاص تحت فشار افکار عمومی بودند تا رضایت بدهند و این فشار در لحظات اعدام به بیشترین حد می‌رسید و ممکن بود روی خواهان تاثیر بگذارد. خبر رضایت خانواده‌ای که با شنیدن صدای نی قاتل، او را پای چوبه دار بخشیده بودند، نمونه‌ای از حوادث غیرمترقبه صحنه‌های اعدام است. بنابراین اگر شهلا تا آخر روز چهارشنبه اعدام نمی‌شد، تیتر «شهلا امروز اعدام می‌شود» غلط از آب درمی‌آمد.

ممکن است برخی روزنامه‌نگاران بگویند اگر شهلا اعدام نمی‌شد، به معنی رضایت خانواده مقتول بود و به هر حال تیتر «پایان هشت سال کابوس اعدام» درست بود. اما اگر شهلا در لحظات اعدام ناگفته‌ای از ماجرای قتل سال ۸۱ را عنوان می‌کرد به طوری که نیاز به تحقیقات بیشتری پیش می‌آمد، آیا کابوس اعدام پایان یافته بود. بدون هیچ شبیه‌سازی بین پرونده شهلا و پرونده مجید سالک محمودی، قاتل سریالی دهه ۶۰، باید گفت نمونه سالک محمودی نشان می‌دهد که هر که از چوبه دار زنده پایین بیاید پرونده‌اش مختومه نمی‌شود. سالک محمودی چند بار هنگام اعدام، به قتل‌های دیگری اعتراف کرد که ناچار پرونده‌اش را مجدداً به جریان انداخت. او از این شگرد استفاده می‌کرد تا اعدام را به تاخیر بیندازد. بنابراین اگر شهلا ناگفته‌ای را از روز قتل بازگو می‌کرد، اعدام نمی‌شد اما پرونده‌اش بسته هم نشده بود و تیتر «پایان هشت سال کابوس اعدام» اشتباه بود.

شهلا جاهد در هشت سال گذشته، به هر دلیلی به شخصیت رسانه‌ای جذابی تبدیل شده بود و خبر اعدامش هر روزنامه‌نگاری را تحریک می‌کرد تا از آن برای جذب مخاطب بیشتر استفاده کند. اما اگر تیتر خبر طوری باشد که در شرایط پیش‌بینی‌نشده اشتباه از آب دربیاید، به همان اندازه که ممکن است مخاطب بیشتری جذب کند، صدمه‌ای شدیدتر بر اعتبار رسانه خواهد زد. اعتبار یک رسانه با مدت‌ها کار حرفه‌ای و به تدریج به دست می‌آید اما یکباره ممکن است از دست برود البته نیازی نیست در این باره اغراق کنیم و بگوییم اشتباه یک روزنامه باعث نابودی کامل اعتبار آن خواهد شد اما صدمه‌ای بزرگ محسوب می‌شود. یکی از بزرگان مطبوعات ایران تعریف می‌کرد که هنگام جنگ خلیج فارس نویسنده روزنامه‌ای باسابقه، درست در روزی که امریکا قرار بود به عراق حمله کند در صفحه اول در تیتری نوشته بود که به دلایل زیادی امریکا حمله نخواهد کرد، اما صبح همان روز که روزنامه روی دکه بود، امریکایی‌ها جنگ را شروع کرده بودند. این پیش‌بینی ناموفق از آب درآمده بود و ریشخند مخاطبان را به همراه داشت.

در نمونه‌ای دیگر، چند سال پیش، خبرنگار یکی از روزنامه‌ها بنا به اطلاعاتی که از داوران جشنواره فیلم فجر به دست آورده بود، گزارش اختتامیه جشنواره را نوشت و با تخیل روزنامه‌نگارانه گزارش کرد که کدام جایزه را چه کسی به که داده است. او در آن گزارش تخیلی، حتی فضای سالن را هم توصیف کرد که پر از جمعیت بوده و چه مهمان‌هایی حضور داشته‌اند. روزنامه که تیتر اولش آن گزارش بود، به چاپخانه رفت تا پیش از اینکه اختتامیه جشنواره فجر تمام شود، گزارش آن برای شماره فردا چاپ شود. فردا که روزنامه منتشر شد، روزنامه‌نگاری که آن خبر را نوشته بود خوشحال بود که در رقابت با سایر روزنامه‌ها پیروز شده و به اصطلاح مطبوعاتی، به بقیه روزنامه‌ها «خبر زده» و خبر جشنواره را «سوزانده» است، اما در این میان دو غلط کوچک هم در گزارشش پیش آمده است که به نظر او در قیاس با پیروزی بزرگی که به دست آورده، قابل اغماض است. اما به هر حال، او مواردی را اشتباه گزارش کرده بود و دقت را که یکی از مولفه‌های مهم گزارش‌نویسی است، خودخواسته زیر پا گذاشته بود. اگر اختتامیه به صورت غیرعادی برگزار می‌شد، مثلاً یکی از برندگان در سالن سکته می‌کرد و از دنیا می‌رفت، این اشتباه بسیار بزرگ‌تر هم می‌شد چون دیگر فهرست برندگان جشنواره مهم نبود بلکه آن اتفاق پیش‌بینی‌نشده مهم بود و اگر مدیران روزنامه برای اعتبار خود ارزش قائل بودند باید آن شماره را خمیر می‌کردند.

ماجرا به همین سادگی هم نیست. اگر قرار باشد تیترهای پیش‌بین در مطبوعات از بین برود، پس تکلیف تیترهایی مثل «رئیس‌جمهور امروز به مازندران می‌رود»، «ایران در ونزوئلا سد می‌سازد» یا «ترکیب تیم پرسپولیس در بازی فردا» چه خواهد شد. روزنامه‌ها می‌توانند مسوولیت اشتباه بودن احتمالی این خبرها را در آینده، با نقل خبر از دفتر رئیس‌جمهور، روابط عمومی وزارت نیرو یا مربی تیم پرسپولیس، از خود سلب کنند و از اعتبار آنان خرج کنند. اما خبر اعدام شهلا، نقل از کسی نبود. گزارش‌نویسان ماجرای اعدام را به نقل از خود اعلام کرده بودند تا اطمینان بیشتری جذب کند و در نهایت دراماتیک‌تر جلوه کند. بنابراین مسوولیت صحت آن خبر را خبرنگاران روزنامه‌ها بر عهده گرفته بودند، پس باید در تیترنویسی دقت می‌کردند.

روزنامه‌نگاری در ابتدای قرن بیستم کار راحت‌تری بود. روزنامه‌ها رقیبی نداشتند و با خیال راحت وقایع را گزارش می‌کردند. اما از روزی که رادیو و بعدتر تلویزیون به میدان آمد، روزنامه‌ها ناچار برای اینکه مخاطبان خود را از دست ندهند سعی کردند خبرهای هرچه تازه‌تری چاپ کنند. حالا که سایت‌های خبری هم پا به عرصه رقابت گذاشته‌اند، کار سخت‌تر نیز شده است. روزنامه‌های چهارشنبه هفته گذشته نمی‌خواستند صبر کنند تا شهلا اعدام شود و رادیوها و تلویزیون‌ها و سایت‌های خبری داستان اعدام را تعریف کنند و فردا که هر مخاطبی به ماجرا پی برده است، بگویند شهلا اعدام «شد». اما آیا روزنامه‌ها که ۲۴ ساعت بعد از ماجرا منتشر می‌شوند، توان رقابت خبری با رسانه‌های آنلاین را دارند؟ آیا برای اینکه در این بازی عقب نمانند، باید بر سر اعتبار خود قمار کنند؟ نشریات مکتوب می‌توانند با تحلیل وقایع، توصیف فضا، چاپ یادداشت و گزارش‌های مفصل که خواندن آن در رادیو و تلویزیون ساعت‌ها طول می‌کشد، از امکانات اختصاصی خود استفاده کنند. آنها هنوز خوراکی برای مخاطبان خود که نخبه‌تر و تحصیلکرده‌تر و البته کم‌شمارتر اما تاثیرگذارتر هستند، دارند و می‌توانند هنگام وقوع یک خبر مهم خونسردتر عمل کنند و از امکانات خود واقع‌گرایانه‌تر استفاده کنند.

گزارش اخبار بین‌المللی

گواهی شهود

ترجمه: علیرضا باستانی

جنین دی جیووانی

ترجمه منتشرنشده کتاب «گزارش اخبار بین‌المللی» را هر هفته در پاورقی کیوسک بخوانید.

تمام تلاشم این بود که به صورت متعارف و بی‌مخاطره رفتار کنم، اما مطلب اینجاست که وقتی آنچنان به موضوعات خبری نزدیک می‌شوی و از فاصله کوتاه به مشاهده می‌پردازی آنگاه دیگر به مرگ خود فکر نمی‌کنی. روزی یکی از زنان عکاس جنگی بسیار شناخته‌شده برایم تعریف می‌کرد که در آفریقا در میان انبوه بوته‌ها پنهان شده بود تا از صحنه اعدام فردی عکس بگیرد و می‌گفت: هیچ‌وقت به این موضوع فکر نمی‌کردم که احتمال کشته شدن من نیز وجود دارد، زیرا در این تصور بودم که مادرم فراوان به من عشق می‌ورزد.من هم مانند آن خانم فکر می‌کردم و احساس مشابهی داشتم، زیرا به عنوان زنی که در اوایل دهه سی‌ام زندگی‌اش به سر می‌برد، به مرگ فکر نمی‌کردم چراکه واقعاً جوان بودم و چندین بهار از زندگی‌ام نگذشته بود. اکنون می‌دانم که آمار هیچ احساسی را در من بر نمی‌انگیزد.

یکی از تکان‌دهنده‌ترین آمار اخیر در عراق این فرضیه را پیش می‌آورد که خبرنگاران در این کشور از سوی دو طرف درگیری مورد هدف قرار می‌گیرند. در سال ۲۰۰۴ «ابسن جوردن» مدیر اجرایی سابق شبکه تلویزیونی CNN پس از آنکه تلویحاً اشاره می‌کند که سربازان امریکایی در عراق خبرنگاران را مورد هدف قرار می‌دادند، مجبور به استعفا از کارش شد. در صورتی که فرض را بر این بگیریم که ارائه این آمار به منظور راندن خبرنگاران از عراق باشد موضوع تازه‌ای نیست. طی جنگی که بین آرژانتین و انگلستان در سال ۱۹۸۲ پیرامون جزیره فالکلند اتفاق افتاد هیچ یک از خبرنگاران انگلیسی کشته نشدند در صورتی که روایت شهودی در مورد ناوگان بریتانیا وجود دارد که نیروهای انگلیسی را به اقیانوس آتلانتیک جنوبی حمل می‌کرد و این گونه نقل می‌شود که یکی از افسران نیروی دریایی بریتانیا به سربازانش این گونه دستورالعمل صادر می‌کند: «سوال: در صورتی که تعدادی از سربازان آرژانتینی را اسیر کردیم، چه وظیفه‌ای در قبال آنان داریم؟ پاسخ: آنها را به رگبار می‌بندیم. سوال: حال اگر تعدادی سرباز آرژانتینی را اسیر کنیم و در کنارمان نیز یک خبرنگار تلویزیونی حضور داشته باشد، آنگاه چه باید کرد؟ پاسخ: خبرنگار را به رگبار می‌بندیم.» طی نبرد موستار در بهار ۱۹۹۳ شایعه‌ای قوت گرفت که شبه‌نظامیان بوسنی کروات برای سر هر خبرنگار ۵۰ مارک آلمان جایزه گذاشته بودند و همه می‌دانستند که با چنین پولی حتی نمی‌شود یک خوراک خوب میگو برای شام تهیه کرد. حتی اگر بخواهیم به مبلغ تعیین شده توجه کنیم به یاد نوشته‌های ویلیام هاوارد راسل می‌افتم که اخبار جنگ کریمه را برای نشریه تایمز تهیه می‌کرد. وی اعضای حرفه تازه خودش را هنگام تهیه گزارش مربوط به جنگ، به عنوان «قبیله نگون‌بخت» یاد می‌کند.

شگرد گزارش جنگ‌ها از دهه ۱۹۹۰ به این طرف دچار تغییرات وسیعی شده است، چراکه چنین گزارش‌هایی یا به صورت تک نفره یا گروهی هم‌مشرب که در سفر با یکدیگر همراه می‌شوند، مخابره و ارسال می‌شود و مزیت آن در ارزان تمام شدن هزینه سفر است، زیرا اگر سفر به صورت گروهی انجام شود مثلاً دو یا سه خبرنگار با هم یک اتومبیل کرایه می‌کنند یا برای اقامت در هتل در یک اتاق با یکدیگر شریک می‌شوند. حداقل مزیت آن نیز سلامتی و ایمنی بیشتر سفر گروهی است. امروزه خبرنگاران برای تهیه گزارش جنگ‌ها، گروهی شبه‌نظامی را به استخدام خود در می‌آورند. البته همیشه استثنا وجود دارد اما اغلب گزارشگران تلویزیونی که اخبار افغانستان و عراق را پوشش می‌دهند گروه کوچکی از نظامیان گارد امنیتی را با بهترین امکانات و بالاترین تکنولوژی، بهترین تسلیحات و ماشین‌های تعقیب و گریز به خدمت می‌گیرند تا خبرنگاران در معرض آدم‌ربایی قرار نگیرند.

این گاردهای امنیتی معمولاً همان سربازان سابق نیروهای ویژه هستند که برخی از شرکت‌های خصوصی امریکایی یا انگلیسی آنها را با تعهد به حفاظت و امنیت فیزیکی دوباره به کار می‌گمارند. در ماه ژانویه سال ۲۰۰۳ شخصاً به یکی از این شرکت‌ها به نام «یوزباشی» (Centurion) در نزدیکی پایگاه هوایی خدمات ویژه واقع در «هی‌یر فورد» مراجعه کردم تا تحت آموزش «محیط خصمانه» قرار بگیرم. آنچه در وب‌سایت «یوزباشی» به چشم می‌خورد شعار «دانش و آگاهی موجب زائل شدن ترس می‌شود» بود. در جهانی که روز به روز بر خطرات آن افزوده می‌شود اگر می‌خواهیم میزان مخاطرات را به کمترین حد برسانیم، باید نسبت خطرات بالقوه و روش‌های تعامل با آنها را به طور قطع و یقین بدانیم. هدایت و تبدیل تهدیدها به امنیت و حفظ بقای انسان‌ها وجه تمایز میان داشتن آگاهی یا عدم آگاهی در مورد خطرات و تهدیدهاست.

البته این واقعیت دارد که آدمی خود را در این شرکت‌ها ایمن‌تر احساس می‌کند. در ماه دسامبر سال ۲۰۰۱ طی بمباران منطقه «توره بوره» واقع در افغانستان زمانی که از ترس در پشت جان‌پناهی، چمباتمه زده بودم ناگهان صدای یکی از محافظان امنیتی را که برای شبکه CNN کار می‌کرد شنیدم که با فریاد دستورات حفاظتی را صادر می‌کرد که از کدام طرف خمپاره‌ها به زمین می‌خورند و بنابراین به کدام سمت باید خودم را پرت می‌کردم.

با اجرای فرامین وی احساس امنیت خاطر می‌کردم و اگر غریزه ترس از خطر من را به ستوه نیاورده بود و اگر عادت همسفر شدن با مردان مسلح مشکلات امنیتی را به دنبال می‌داشت، حتماً آنها را اخراج می‌کردیم. در آغاز جنگ عراق شخصی شبه‌نظامی که کاروان خبرنگاران تلویزیونی امریکایی را به سوی استان تکریت همراهی می‌کرد در میانه مسیر به گروهی از شورشیان برخورد می‌کند و بلافاصله شروع به درگیری مسلحانه با آنها می‌کند. دوره آموزشی که در «هی‌یر فورد» گذراندم به من آموخت که با جراحات ناشی از زخم گلوله چگونه برخورد کنم و هنگام گشودن آتش اسلحه به کدام سو فرار کنم. همچنین آموختم چگونه زمان به گروگان درآمدن به خوبی رفتار کنم. مربی برای ایجاد شرایط واقعی هنگام گروگان بودن، پوششی را به روی سرم قرار داد و با لگد به دنده‌ها و پهلویم ضربه می‌زد و وادارم کرد به مدت ۴۵ دقیقه روی زمین یخ‌زده و در شرایطی که دست و پایم را کلاً دراز کرده بودم و صدای گلوله از هر سو و از منطقه جنگی نزدیک‌مان به گوش می‌رسید بخوابم. آموزش دیگر چگونگی به سلامت خارج شدن از منطقه مین‌گذاری شده با استفاده از وسیله فلزی بلندی بود که نمی‌دانم اگر در چمدانم یافت می‌شد به کارم می‌آمد یا خیر؟

مربی پس از انجام تمرینات فیزیکی یکی از گزارشگران امریکایی و جدی را انتخاب کرد و پرسید: زمانی که به یک پست بازرسی می‌رسید چه می‌کنید؟ وی با لحن یکنواختی گفت: «به چشمان‌شان خیره می‌شوم و سعی در برقراری تماس چشمی می‌کنم.» البته من در این باره صحبتی نکردم اما نیک می‌دانستم که گفته‌های وی به نظر احمقانه بود. من اگر می‌خواستم به توصیه‌های این گزارشگر عمل کنم درست زمانی که در سال ۱۹۹۹ به مدت کوتاهی توسط گروهی از شبه‌نظامیان صرب ربوده شدم و به منطقه دوردست کوهستانی واقع در مرز کوزوو و مونته‌نگرو انتقالم دادند، بدون شک یا کشته می‌شدم یا توسط همه اعضای گروه شبه‌نظامی مورد تعرض قرار می‌گرفتم. فراموش نمی‌کنم که در آن لحظه به همراه دو تن از خبرنگاران فرانسوی در میان سنگ‌های کوه پناه گرفته و مشغول مصاحبه با افرادی بودیم که از ترس جنگ پا به فرار گذاشته و از خانه‌هایشان آواره شده بودند. از بخت بد درست زمانی که من و خبرنگاران فرانسوی به اسارت شبه‌نظامیان درآمدیم، جنگنده‌های میراژ فرانسوی شهر بلگراد که اقوام و دوستان این دسته از سربازان در آنجا زندگی می‌کردند را زیر بمباران خود قرار دادند.

گروگان‌گیرندگان مست بودند و به بدترین شکل در دیوانگی به سر می‌بردند. کافی بود لحظه‌ای به چشمان این عده خیره شوم. آنگاه آنچه را که باید به سر زنی گستاخ و خارجی در میان مشتی مردان قوی‌هیکل و مست بیاورند، عملی می‌کردند. در آن لحظات لختی چشمانم را از زمین برنمی‌داشتم و دائم به مریم مقدس پناه می‌بردم و حین اینکه ما را در میان جنگل پیاده می‌بردند با قنداق تفنگ‌هایشان همراهان فرانسوی مرا به باد کتک گرفته بودند. آنها ما را مورد تمسخر خود قرار داده بودند و پی‌درپی می‌گفتند کجا و چگونه باید ما را به قتل برسانند و باید تصمیم بگیرند که اولین فرد از میان ما که قرعه اعدام به نامش می‌خورد کیست؟ فقط می‌توان گفت اقبال‌مان بلند بود که زنده ماندیم، زیرا پیغام رادیویی فرمانده سربازان حکایت از آن می‌کرد که آنان لقمه‌ای به مراتب بزرگ‌تر از ما اسیر کرده بودند که آن هم خلبانی امریکایی بود و این بود که ناگهان حرص و ولع اسارت ما در سربازان فروکش کرد و ما را در میان جاده‌ای محصور از درخت و پوشیده از برف رها کردند. همین که لنگ‌لنگان از کوه پایین می‌آمدیم تا خودمان را به نزدیک‌ترین شهر برسانیم، یکی از فرانسویان جمع ما سکوت را شکست و گفت: ما مطمئن بودیم که همگی آنها قصد تعرض به شما را داشتند و از جهتی خاطر جمع بودیم که یارای کمک به تو را نداشتیم.

واقعیت این است که سال‌ها بود که من زندگی واقعی نداشتم، بلکه چنین احساس می‌کردم در جهان موازی به سر می‌برم که به طور فزاینده‌ای آکنده از درگیری‌های خشونت‌آمیز است، گو اینکه بیان احساساتم همیشه موجب حیرت دیگران می‌شد. هنگامی‌که پدرم در بستر بیماری ناشی از سرطان در حال مرگ بود من در کنارش به سر می بردم و در آن لحظات از هر دری با هم صحبت می‌کردیم؛ مواردی از قبیل ایمان، مرگ و جنگ. من اصالتاً ایتالیایی هستم، پدرم از شهر ناپل به امریکا مهاجرت کرد و در زمان حمله به «پرل هاربر» دانشجو بود و برای حضور در نیروی هوایی ایالات متحده امریکا ثبت‌نام کرد. وی تعریف می‌کرد این درست‌ترین کاری بود که انجام دادم، اما به دلیل اینکه جوان بودم، از این کارم می‌ترسیدم. من از جنگ متنفر بودم و اصلاً دوست نداشتم به دور از خانواده‌ام زندگی کنم. تمام آنچه اتفاق می‌افتاد کاملاً روال طبیعی داشت ولیکن همیشه آنچه را که آدمی انجام می‌دهد واقعاً طبیعی نیست.

دکه

فرناز خطیبی

خرید با طعم کتاب

آسانسوری که به طبقه پنجم می‌رود همیشه شلوغ است. روزانه هزاران نفر اعم از توریست و مردم بومی برای خرید و گردش به این مرکز تجاری چندده طبقه می‌آیند و صدها نفر از آنها به طبقه پنجم می‌روند تا سبک جدیدی از خرید را تجربه کنند. آسانسور طبقه پنجم داخل یک سالن بزرگ باز می‌شود. جلوی در آسانسور دو ردیف پله‌برقی به طبقات بالاتر و پایین‌تر قرار دارد. کف سالن موکت قرمزرنگ دارد و قفسه‌های فروشگاه همه قرمز است. یکسری کوله‌پشتی‌هایشان را باز کرده‌اند و دارند وسایل‌شان را درمی‌آورند. چند نفر هم لپ‌تاپ‌هایشان را گذاشتند روی زمین و چهارزانو نشستند کف زمین. تعدادی هم قهوه به دست با انبوه مجلاتی که جلویشان است سر و کله می‌زنند. یک خانواده آن طرف با ساندویچ دنبال بچه‌هایشان و یکی هم با نوزادش و کالسکه داخل قفسه‌ها می‌گردد. چندتا جوان با موهای سیخ‌شده و لباس‌های گشاد با گوشی‌های بزرگ کلنجار می‌روند و یک نفر با اسکیت از در پشتی می‌رود داخل قفسه‌ها. همه این افراد با سبک‌ها و سلیقه‌های مختلف فقط برای یک هدف به این طبقه می‌آیند؛ سر و کله زدن با اولین و متداول‌ترین رسانه یعنی کتاب.

امروزه در کشورهای پیشرفته کتابفروشی‌های سنتی جای خود را به فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای کتاب دادند. بیشتر مراکز تجاری چندده طبقه، طبقه‌ای را به برندهای بین‌المللی کتاب اختصاص داده‌اند تا مشتریان‌شان ضمن تامین مایحتاج روزانه بدون دغدغه، صفایی نیز به روح و روان‌شان بدهند؛ ساعت‌ها در میان انبوه قفسه‌های کتابی که برایشان اختصاص داده‌اند بچرخند و کتاب‌های گرانقیمت و نایابی را که سال‌ها آرزویشان را داشتند بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای بخوانند و اگر خواستند بخرند. این سالن‌های سرپوشیده تنها کتابفروشی‌های بزرگ نیستند. در این سالن‌ها تمام امکاناتی که به نوعی با دنیای رسانه مرتبط شود، وجود دارد. روزنامه‌های روز دنیا، برنامه‌های مختلف خبری و مستند، نرم‌افزارهای جدید موسیقی و البته اینترنت. در گوشه‌ای از این سالن بزرگ هم کافی‌شاپ و در کنار آن رستوران تعبیه شده تا مشتریانی که بیشتر ساعات روز را در آنجا می‌گذرانند احساس راحتی بیشتری کنند. در برخی از این فروشگاه‌ها فضایی برای بحث و تبادل نظر در نظر گرفته شده و بخشی هم مانند یک نمایشگاه کتاب دائمی چهره‌های برتر حوزه رسانه را دعوت می‌کنند تا با مشتریان‌شان تبادل‌نظر کنند. از جمله جدیدترین تجهیزاتی که این فروشگاه‌ها ارائه می‌دهند امکان خرید آنلاین کتاب از سایر فروشگاه‌های کتاب در نقاط مختلف دنیاست. همچنین می‌توان از طریق اینترنت بدون رفتن به فروشگاه، قفسه‌ها و بخش‌های مختلف کتاب فیلم و موسیقی را مشاهده کرد و فضای فروشگاه را با استفاده از اینترنت به خانه آورد. هر هفته در این ستون به بررسی یکی از این فروشگاه‌های بزرگ بین‌المللی کتاب می‌پردازیم.

همین حوالی

خبر مبهم و نامفهوم

خبر

تابناک: اطلاعات خبرنگار ما از انتخاب یک فرد متخلف به ریاست یکی از گمرکات مهم کشور حکایت دارد.

به گزارش «تابناک»، تصمیم رئیس گمرک ایران برای انتصاب فردی که دارای پرونده تخلفات سنگین است به ریاست یکی از گمرکات مهم کشور، موجب تعجب همگان شده است.

این فرد که گویا انتصاب وی قطعی شده و در چند روز آینده با تودیع رئیس پیشین، معارفه وی برگزار خواهد شد، در همان گمرک که قرار است بر صندلی آن تکیه بزند دارای پرونده تخلف سنگین بوده و هم‌اکنون با گذشت چندین سال هنوز پرونده وی مفتوح است.

در این باره باید گفت تعداد زیادی از ماشین‌آلات راه‌سازی مستعمل که ورود آن به کشور ممنوع بوده، زمانی از آن گمرک خارج شده و در داخل کشور به فروش رسیده که وی مسوول ارزیابی و احراز هویت همان گمرک مهم کشور بوده است.

گفتنی است در زمینه ورود غیرقانونی این ماشین‌آلات به کشور پرونده‌های قاچاق گوناگونی در مراجع قضایی تشکیل شده که در پایان منجر به محکومیت متخلفان و صاحبان کالا شده است.

نقد

«تابناک» بی‌شک پدر متد مجهول‌نگاری خبر در رسانه‌های نوشتاری ایران است. اکثر خبرهای ویژه تابناک به این سبک نگارش می‌یابد و عناصر خبری وجود ندارد:

۱- اطلاعات خبرنگار ما از انتخاب «یک» فرد متخلف به ریاست «یکی از» گمرکات مهم کشور حکایت دارد.

۲- در زمینه ورود غیرقانونی این ماشین‌آلات به کشور، «پرونده‌های قاچاق گوناگونی» در «مراجع قضایی» تشکیل شده که در پایان منجر به محکومیت متخلفان و صاحبان کالا شده است.

۳- «این فرد» که «گویا» انتصاب وی قطعی شده و در چند روز آینده با تودیع «رئیس پیشین»، معارفه وی برگزار خواهد شد در «همان» گمرک که قرار است بر صندلی آن تکیه بزند دارای پرونده تخلف سنگین بوده و هم‌اکنون با گذشت چندین سال هنوز پرونده وی مفتوح است.

۴ - خبر کاملاً مبهم، گنگ و غیرقابل فهم است.

۵- این‌گونه شبه‌اخبار که در مطبوعات و به ویژه سایت‌های خبری چند سالی است که باب شده بیشتر تخیل مخاطب را درگیر می‌کند. حتی یک مخاطب حرفه‌ای خبر هم نمی‌تواند از این‌گونه اخبار سر دربیاورد. به نظر می‌رسد مخاطب این‌گونه اخبار بیشتر مدیران و دست‌اندرکاران مورد اشاره باشند و هدف آن، چیزی غیر از رسالت خبری و خبررسانی باشد.

www.newsbaan.com

از جهان رسانه

نیمی از خوانندگان اسپانیایی آنلاین روزنامه می‌خوانند

طبق گزارش صنعت محتوای دیجیتال ۲۰۱۰ که از سوی رصدخانه ملی جامعه اطلاعات و مخابرات اسپانیا منتشر شده، مردم در اسپانیا روزنامه خواندن را دوست دارند و گرایش روبه‌رشدی برای خواندن آنها به صورت آنلاین به جای نسخه چاپی وجود دارد.

به گزارش ایسنا در حقیقت ۴۹/۷ درصد از جمعیت این کشور روزنامه‌ها را بیشتر از طریق رایانه، به‌صورت آنلاین می‌خوانند و تنها ۷/۱ درصد از کاربران با دستگاه‌های همراه به روزنامه‌ها دسترسی می‌یابند.

طبق این گزارش، بحران اقتصادی درآمد تبلیغات روزنامه‌ها را کاهش داده و از ۱/۴۶۱ میلیون یورو در سال ۲۰۰۷ به ۸۸۳/۷ میلیون یورو در سال ۲۰۰۹ رسانده و فروش روزنامه‌ها با ۱/۲۱۵ میلیون یورو را تنها منبع درآمد اصلی ساخته است.

روزنامه‌ها در سال ۲۰۰۹ حدود ۴۱/۹ درصد از کل درآمد بخش نشر را تشکیل دادند که ۷/۱۲۸ میلیون یورو بود. یعنی روزنامه‌ها ۲/۹۲۹ میلیون یورو برای صنعت نشر اسپانیا به ارمغان آوردند. به علاوه فروش دیجیتالی، ۸۹۶ میلیون یورو از فروش کل بخش نشر را تشکیل داد.

به گفته کارشناسان افزایش مصرف رسانه‌های دیجیتالی، گرایش روبه‌رشدی در اسپانیاست. همچنین مصرف ویدئوی آنلاین در سایت‌های روزنامه تا ۶۵ درصد افزایش یافته است.